

از آنجا که خاطر اقدیس بانعوائی میر صادق ملعون از جادهٔ  
مصالحت دور افتاده بود جواب یکی هم ابلاغ نیافت پس  
جنریل موصوف حسب الحکم لار و معظم با جنریل قلاند و  
جنریل برجس و غیره بدوم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳  
هجری بچندین کوچ بنواح رایکوته رسید در آنوقت بعضی اهل  
عرض و میر صادق کاذب بحضور عرض کردند که فوج انگریز  
مع فوج نواب نظام علی خان که جماعه چهار پانجهزار باشند  
میرسند اما سردار پونه با ایشان اتفاق نکرده است  
آنحضرت باستماع این خبر پوریا میر میران را با فوج گران  
و دیگر میر میران بدفع اعدا روانه فرموده خود باعضار امراد سپاه  
رزم آرا فرمان داد و چون میر میران مذکور در سوی شکرانگریز  
آورد سوارانش منتشر شده به پناه جنگل در تاخته تار ساله های  
ترپ انگریز بعزم رزم صف آرا اگر دیدند و سلطانین حلقه زده  
بر رزم دست گماشتند جنریل بهادر بر سواد آنیکل منزل گزیده  
بود که سواران سلطانی بمنقلای انگریز تاخته جوقی را طعمه تیغ  
ساختند ولیکن عوض تحسین و آفرین از میر میران و شنام انعام  
یافتند که چرا بجز است پرداز شدند پس معلوم هر کدام گشت که  
عزم سرداران برزم نیست لهند است دلیری و بجز است  
باز کشیدند تا مانند اهل بدرقه پس و پیش شکر غنیم راهی

می شدند چون تمامی سپاه و چشم زیر ظل رایست سلطانی جمع گردیدند  
 سلطان از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده در معامت  
 چن پتن قبه خیمه را باوج ماه رسانید زیرا که معاندان نمک حرام  
 خبر آمدن فوج انگریز را از همان راه نشان داده بودند اما جنریل  
 مذکور از آنصوب رو تافته بخانخان هلی رسید و چون این  
 خبر معروض حضور گردید بیلغار متوجه آن طرف گشته در سواد  
 گلشن آباد سر راه خصم گرفته مستعد رزم و پیکار گردید و سپاه  
 خصم نیز آماده جنگ شد؛

## نظم

روارد بر آمد ز راه نبرد      هزاره در آمد بمردان مرد  
 غبار زمین بر هوا راه بست      عنان سلامت برون شد ز دست  
 جگر تاب شد نعره های بلند      گلو گیر شد حائنه های کمند  
 چو از هر دو سولش کمر آراستند      یلان سوب و مرد می خواستند  
 سیاست در آمد بگردن زنی      ز چشم جهان دور شد روشنی  
 ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک      چو گوگرد سرخ آتشین گشت خال  
 دو لشکر چو مور و ماخ تاختند      نبردی جهان در جهان ساختند  
 اگر چه در آنروز سرداران دولت خواه که غاشیه اخلاص برودش  
 داشتند و مردن در میدان جنگ مهتر از تحکم میر صادق مردود

گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق مصالحت پدید بناچار راضی  
بتضای ایزدی گشته از باعث و فور غیرت خندق عمیق گود  
مجلس از باروت پر کرده آماده داشت که اگر خدا نخواسته قلعه بدست  
غنیم افتد آتش داده آنرا پیراند پس برج و باره دارالسلطنت را  
بجراست اهل زمره گذاشته متوجه رزم گردید و قمرالدین خان قابو جورا  
بالشکر گران بناراج رسد آوران لشکر انگریز و فوج کومکاش  
نامزد کرد و فرمان داد تا شاهزاده مهین سلطان فتح حیدر باتمامی  
عساکر باپور نیامیر میران و غیره در میدان کمر یگانه آماده جنگ  
باشند چنانچه سواران سلطانی گاه گاه گرد لشکر انگریز میکشیدند اما حکم محاربه  
از سرداران خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر  
بنی فرار سیده سواد بهادر پوره را معسکر خود ساخت چون  
غازیان اسلام را جزا فروختن آتش کارزار کاری دیگر نبود هر روز  
سلاح و کمان بر سپاه خصم چون پروانه بر شمع میسوختند و بجهت  
دفع فتنه سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما چون زمانه دل از تائید سلطانینان  
برداشته بود مصالح کار از دست شان رفته چنانچه سید عفار  
که در مهتاب باغ پای ثبات قایم کرده سد راه فوج انگریز بهادر بود  
بجویز میر صادق و معاندان حضور آن سپهدار دولت خواه را  
از آن مکان بقلعه طلبد آشته دیگر پیرا در آنجا گذاشتند پس  
انگریزان همان روز بیک حمله آنرا گرفته تگرگ وار بارش

گوالیل بر قلعه آغاز نهادند در آن حین سلطان مو شیربوسی را  
 بحضور طلبیده فرمود که الحال چه مصیحت می بینی او عرض نمود  
 که صواب دید فدوی آنست که خود بدولت با جمعیت  
 سواران خاص و غزانه و زبانه از قلعه برآمده بطرف سراوچیتل  
 درگ روانه شوند و سپاه را بدفع غنیم نامزد فرمایند یا فدوی را  
 مع همراهمیان بانگریزان سپارند تا پر خاش از میان برخیزد  
 یا عراست قلعه بنفدوی و شیرلالی حواله شود سلطان فرمود که اگر  
 برای سلامت شما تمامی سلطنت ماتف و تاراج شود راضی و خوشنود  
 هستیم پس شهریار نامدار میرصادق بنی ایمان را بحضور والا  
 طلبد اشته در باب تفویض قاعه داری بموشیربوسی و مو شیرلالی  
 مشورت خواست او صعب مرکوز خاطر خود این چنین بیان  
 نمود بر رای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم با کسی وفا نکرد  
 حضرت یقین تصور فرمایند که همینکه قلعه بحر است ایشان  
 وا گذاشته شد به تسخیر انگریزان در آمد زیرا که هر دو پاس  
 قومیت یکدل و یکزبان هستند چون آن بدبخت چنین  
 کلمات آنحضرت را از راه صواب باز داشت آنحضرت  
 نظر بر آسمان کرده آه سرد بر کشیده فرمود که هر چه رضای  
 حق جل و علی است بدان راضی هستیم حاصل کلام خبر شکستگی  
 دیوار قلعه نیز کسی سمع شریف نرسانید تا آنکه بیست

و هفتم ذیقعدہ از خارج فتور و قصور بعضی حرام خواران دولت  
 بسمع مبارک رسیده فردای آنروز بامدادان سلطان والاشان  
 نام چند کس از نمک حرامان بخط خاص برکانهذی نوشته و پیچیده  
 بدست میر معین الدین داده فرمود که امشب براین نوشته  
 عمل باید نمود تا امور دولت منتظم گردد اما او غافل از شعبده  
 بازی فلک ناسازگار سرور بارکانهذی کرده مطالعه نمود در اثنای  
 مطالعه فراشی از فراشان سلطان که از نوشته خواند بهره داشت  
 و در اینجا حاضر بود بران کانهذی گوشه چشم منحوس خود انداخته دید  
 که اول نام آن کاذب نمک حرام نوشته بود فی الفور این خبر  
 باور ساید که امشب شماراکور خواهند کرد او باستماع این معنی  
 در حراست خود کوشیده وقت دوپهر محافظان جانب دیوار  
 شکسته قلعه را بیدیهانه تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد سجد اعلی جمع  
 کرده جویای وقت بود که خسرو سلیمان شوکت بیست و هشتم  
 ماه مذکور سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده یلداران  
 را بر مت آن امر فرمود و سائبان زرنگار برای شریف  
 داشتن خود بر فصیل برافراشته مراجعت نموده در محل زمانه  
 بحمام رفت چون اهل تنجیم و میر غلام حسین منجم هم از  
 روی حساب آنروز را منحوس دانسته عرض نمودند که تا دوپهر  
 دو ساعت روز برداست آن حضرت گران تراست

لهذا مصلحت آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف  
 فرما شوند و صدقه در راه خدا بدهند این معنی هم پسند رای و لایا آمده اما  
 به تهیه سامان صدقه که رد بلائی ارضی و سماوی از آن میتوان شد  
 فرمان داد و پس از آنکه از حتام برآمده بود یک زنجیر فیل باطل سیاه و چند  
 آثار در و گوهر و نقره و طلا در چهار گوشه جل بستند بمساحتان بخشید  
 و غریبان و مساکین و محتاج را جمع کرده روپیه و اشرفی معه پارچه تقسیم  
 نموده سفره خاص طلبیده همین یک لقمه خورده بود و دیگر لقمه تا بدان  
 مبارک رسیده اما مقصوم نبود زیرا که در هماندم ناگاه فغان و اوایل  
 بسمع شریف رسیده که سید غفار و دختر او جان نثار گردید پس  
 دست از طعام برکشیده فرمود که ما هم عنقریب میرویم و انگاه براسپ  
 سوار شده از راه دریچه بطرف علم مورچال متوجه گردید اما معاندان  
 قابو جو بمحرد شهید شدن سید برحق از قلعه با اشاره پرایدن  
 رد مال های سفید سپاه انگریز را که بکناره جوی جمع شده مستعد  
 حمله بودند آگاه کردند تا بوقت دوپهرو دو گهری روز سپاه انگریز  
 با دیگر رساله از راه حصار شکسته پیش از آنکه سپاه  
 منصور ببرز و باره آنطرف حصار مجتمع شده خبردار شوند صعود  
 کرده باندک سعی قلعه را تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام  
 دفع آنها بتردد در آمدند و به تیغ و نیز راه گرفتند اما از هر جانب چنان  
 فتنه اینکخته شد که تدارک آن بمسجولت میسر نگردید تا جمله سپرانداز شدند

مقارن اینحال آن بدبخت قابو جو همینکه سوار می خاص  
 بطرف علم مورچال رونق افزا دید از عقب رسیده در یچه را  
 بند کرده راه معاودت بر سلطان دین پناه سردود ساخته خود  
 به بهانه آوردن کمک اسپ سواره بیرون در تاخت و تاسیوم  
 دروازه گنجام رسیده بدر بانان گفت که زود بعد رفتن من در را  
 بند سازید در آن حال شخصی پیش آمده زبان طعن بر کشاد  
 و گفت ای ملعون باد شاه دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود  
 بسلامت میبری سزای کردارت بکنار تومی نهم پس بیک  
 غرب شمشیر او را از اسپ بر زمین انداخت و بعد چهار روز  
 بر در قلعه نعلش او را بدون کفن دفن کردند و تا حال مردمان شهر  
 بوقت آمد در رفت عمدا بر قبرش بول می کنند و تفریحی اندازند  
 و کفشهای کهنه بر قبرش انبار می سازند میر معین الدین زخمی شده  
 در خندق افتاده انتقال نمود و شیر خان میر آصف چنان گم گردید  
 که نشانش پیدا نشد چون سلطان دین پناه نیکو شاهده  
 کرد که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح  
 و خاکزوند بر در آن در یچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن بدر بانان  
 امر فرمود اما کسی متوجه حال سلطان مظلوم نگشت و طرفه اینکه  
 میزند یک قلعه دار خود با چند سپاه در پس آن در یچه استاده بود  
 اما مطلق پاس نمک نکرد قصه کوتاه چون جمله آور آن شیلک

زمان متصل رسیدند آنحضرت با پردی تمام بر آن جماعه  
 حمله کرد و با وجود تنگی مقام چند کس را بطرف شمشیر کشته  
 و زخمهای کاری بر روی خود برداشته جام شهادت نوش فرمود  
 خرابی حال اسلامیان و ناراجی مال و ناموس ایشان ناگفته به  
 اما فرانسویسان بر در حرم برای خاص جمع گردیده بر حمله آوردان  
 شبلیک پراکنده دست از جنگ برکشیدند پس مجموعه  
 خزاین و اموال و اسباب شوکت و دولت خداداد  
 که خارج از حیطه حد و شمار بوده بدست انگریزان افتاد تا سپاه  
 انگریز که از افلاس جان باب بودند یکبارگی تو نگر شدند  
 و شاهزادگان مع محمل زمانه و کریم شاه اسپرود دستگیر  
 گشتند اما فتح حیدر میر شکر با تمامی سپاه و قیل خانه و پایگاه و اسباب  
 سلطنت و جاه در سواد گری گشته منزل گزیده بود باستماع این واقعه  
 جانگاہ از آنجا کوچیده بطرف چند رای پتن شتافت پس  
 سرداران انگریز بعد تجسس بسیار نعلش مبارک سلطان شهید را  
 در پالکی انداخته شب در تو شکنجانه داشته بامدادان تمامی شاهزادگان  
 و خدمتگزاران و ندما را دیدار آخری نموده اجازت دفن دادند  
 تا در لعل باغ اندرون مقبره منوره نواب مرحوم مدفون گردیده از  
 کشمکش حرام خواران دارست آه آنهمه شان و تونزک و خیل  
 و چشم یک گردش چرخ شعبده باز کسی ندانست که چه شد



## نظم

کدام دود اقبال سر به بحر رخ رسیده که صرا جوش عاقبت ز بیخ نکند  
 کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او ننگند  
 این چند بیت که مصراع اخبارش مخبر از تاریخ این واقعه است  
 بطریق مرثیه منظوم گشت

## مثنوی

طیو سلطان شهید شد ناگاه خون خود ریخت فی سبیل اله  
 بد ز ویتنمه بدست داشتیم آن که شده روز شنبه شمر عیان  
 هفت ساعت ز صبح بگذشته خون ز دیوار و در روان گشته  
 زیست پنجاه سال با اقبال باد شاهی نموده هفده سال  
 داشت در دل همیشه عزم جهاد گشته آخر شهید حسب مراد  
 آه تاراجی مکین و مکان خون بگریید ای زمین و زمان  
 شده خورشید و ماه بدر و شریک آسمان سرنگون زمین تاریک  
 چون غم او بحر و گل دیدم سال ماتم ز درد پر سیدم  
 گفت تفت ز نیم آه به تفت نور اسلام و دین ز دنیا رفت  
 تاریخ دیگر این مصراع است ع حامی دین شمر زمانه بر رفت  
 و تاریخ دیگر که میر غلام حسین منجم گفته این است ؟

شاه ما چون بملک برتر شد حاضر مجلس پیمبر شد  
 روح قدسی بعرش گفت که آه نسل حیدر شهید اکبر شد  
 ماده تاریخ آه نسل حیدر شهید اکبر شد بعد یک هفته قمرالدین  
 خان که آنچنان روز از خدا میخواست بخوشی تمام بخدمت  
 جنریل حاضر شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از گرم کنده  
 است نموده سند بجالی حاصل ساخته کوس شادمانی زنان  
 بدان صوب شتافت و سلطان فتح حیدر هم مستحسان  
 عرب و نرم که او را بر تخت خواهند نشاند از زبان سپه سالار انگریز  
 و دیگر سرداران شنیده عزم پیکار از دل محو ساخت اگر چه  
 شجاعت کیشان کار گزار مثل ملک جهانخان که بعد شهادت  
 سلطان فردوس نشان از قید رئیسی یافته بخدمت فتح حیدر  
 سلطان حاضر گشته بود و سید ناصر علی میر میران و غیره از آشتی انگریز  
 منع کردند و ترغیب بر جنگ نموده عرض کردند که سلطان فقط جان خود را  
 فدای رضای حق ساخته است ولیکن تمامی ملک و قلاع مستحکم و بقاع  
 قلب در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر با سامان عرب و پیکار موجود اگر  
 عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است بچنگید  
 مافدائی و ارمیکو شیم اما آن حیدر منش با آنها پردلی و شجاعت  
 ذاتی باغواهی پور نیاز دارد که در شکست آن دولت کمر جهد  
 بر بسته بود و دیگر بد خوانان حضوری فریب خورده دل برضای

ایشان نهاد و التماس هواخواهان یک قلم نامنظور ساخت و دست از دولت و سلطنت برداشته بملاقات جنرل تارس بهادر رفت بعد از آن کار گزاران انگریز طفلی پنجساله را از نسل راجگان میسور برای نام برمسند میسور نشانده ملک سی لک هون بدیوانی پور نیاز دارد و بحال داشته و تمامی فرزندان و خیل خانه سلطان خلد آشیان را معه کریم شاه برادر سلطان مغفور و لواحق و توابع ایشان بسمت رای ویلور روانه کردند و مدد خرج شایسته از برای یکیک شاهزاده مقرر نمودند اسمی شاهزادگان و الا بتبار این است فتح حیدر سلطان عبدالخالق سلطان محیی الدین سلطان معز الدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکر احمد سلطان سرور الدین سلطان جامع الدین سلطان منیر الدین سلطان محمد سلطان احمد سلطان از ان پس جنرل موصوف بحسب معوجه مطمئن خاطر شده تا چیتل درگرفته تمامی قلاع کوهی و بقاع بضبط خود آورده با کرنیل رید و جنرل فلاند و غیره روانه ولایت گردید و خطه گیتی در تن گیری و مرگسی و هرین هلی دانی گندی و پنوکنده و مرگ سراد غیره که در حصه نواب نظام علی خان از ممالک سلطان شهید داده بودند در سنه یک هزار و دویست و پانزده با بحری باز بدولت انگریزی منتقل گشت؛ ولیکن ملک جهاتخان بهادر که از حضور سلطان فتح حیدر نا امید گردیده

بایک اصحاب راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی  
 و قوت بازوی خود ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده مابین  
 رود کشتاوتسب بحد راهننگامه آرا گردید و ببر جنگ و غیره  
 نیز با او متفق شده بودند در کولاپور بیک جمله شیرانه سر کهوگاه  
 مرهت و پیرام ناظم مرج از تن جدا ساخت و در آخر با فوج انگریزی  
 تا چند گاه بجنگ و جدال بسر برد، اگر چه درین مدت فتوحات بسیار  
 کرده و غنائم بیشمار بدست آورده ولیکن چون هیچ قلعه نداشت  
 که پناهنش باشد و از عهده جنگ انگریزان بدر آید بعد دو سال  
 بسبب قصور افغانه کرپه و کرنول در سواد کوتال بهمنوازدست  
 سپاه انگریز بهادر شهید گردید و جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت  
 و میر قمرالدین خان که از یافتن جاگیر پدر گناه نخوت کج نهاده بود  
 بمکافات اعمال گرفتار مرض جذام شده بحسرت و ناکامی  
 جان داد و چند سردار سلطانی مثل بدرالزمان خان و غلام علی خان  
 و علی رضا خان و چند میر میران و سپهداران و غلام علی خان بخشبی  
 و غیره پیاداش تخریب مملکت سلطان دین پرور موجب شایسته  
 از سرکار کمپنی انگریز بهادری یابند هزار آفرین و تحسین برهست  
 شان با دور سنه یک هزار و دو صد و پانزده هجری فتح علی نامی ابن نواب  
 کریم شاه بهادر خروج کرده بطرف مالک مرهت رفت \*

ذکر اخلاق و اطوار و دستور العمل فرمانروائی سلطان

دین خوش خرام چهار چمن جنت برین ؛

اخلاق و اطوار پسندیده آن زینت بخش سریر سلطنت

اگرچه از بس اشتهار محتاج شرح و بیان نیست اما بر سبیل

اجمال نگاشته می شود که سلطان مغفور از هر علم بهره دانی

برداشته انشا پر داور دست سلیمه دانای عصر و فرزانه

دیر بود در معامله فہمی و تمثیبت مہام بر ہنمونی غیر می محتاج

نہ سیر ستودہ و اطوار پسندیدہ داشت جوہر شناس

و قدر دان اہل علم و ہنر بود و در تربیت و پرورش اہل

اسلام جہد بلیغ میفرمود از صبح تا دو پہر شب در دربار

می نشست و بعد نماز صبح بقرآت قرآن شریف ہمیشہ

عادت داشت و ہمہ اوقات با وضو و تسبیح در دست میبند

و از سلخ ماہ محترم الحرام تا سیزدہم برسند نمی نشست

و طعام و آب بعد افطار یک وقت نوش میفرمود و ہرگز

با مور ملکی و خانگی متوجہ نمیشد و شب تلاوت میکرد و طعام

لطیف و لباس نفیس بفقرا و ساکین می بخشید تمامی امرا

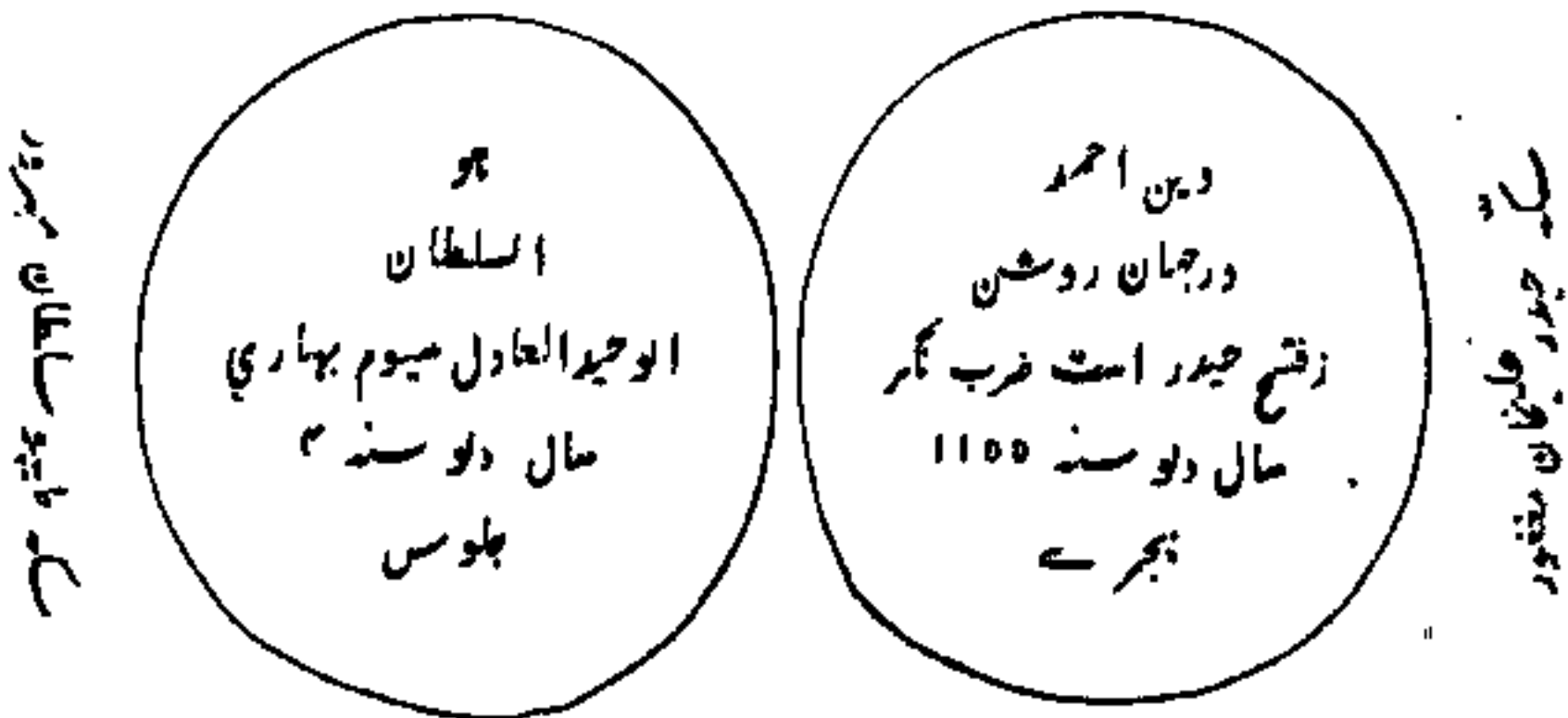
و شاہزادگان ہر دو وقت بر سفرہ خاص حاضر می شدند و در ان زمان

حکایات از کتب متداولہ تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر

ادیان و حدیث شریف و شعر زبانی ارشاد می فرمود و از بعضی  
 زمانه های شایسته ولایت استماع می فرمود اما هزل و مزاح را که  
 کسر دین اسلام در آن باشد در بزم آن شاه دین پناه  
 مدخلی نبود بزبان فارسی سخن میفرمود و در هیچ امر کسوف  
 نبود از لباس رنگین اعتبار نمی فرمود و بوقت سواری اسپ  
 گاهی قبای ببری زر و دوزی می پوشید و در آخر عهد خود دستار سبز بطور  
 اهل عرب می بست و طره مرصع بر سر میگذاشت در نماز و روزه  
 و دیگر مهمات دینی جهدی بلیغ داشت و همه اهل اسلام را درین  
 امر اعلام میفرمود و ریش مبارک که ز نخ می بود کسرشان انکاشته  
 میتراشید و در جاسه آمد وقت بود چنانچه از ایام بلوغ  
 تا وفات سوای شتالنگ و بند دست او بمشاهده کسی نیامد  
 و در حمام هم بدن پوشیده غسل میکرد در حدود مالاکهات که  
 اکثر زنان هند و سر سینه کشاده چون حیوان میکردید ند حکم فرمود  
 که احدی از زنان بی قبایچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم  
 یحیائی از آنجا برخاست و در امر حق شناسی یگانه بود و در  
 شجاعت و دلیری همسرنداشت و در اسپ تازی و نیزه بازی  
 عدیلش نبود با اسپ و شمشیر کمال رغبت داشت و در  
 هر باب اختراع نادر بعمل می آورد چنانچه توپهای نادر شیردان  
 و تفنگ دو ضربه و سه ضربه و مقراض و چاقو و ساعت نما و قبله نما

و قطب نما و خنجر و سپر بافته که تیر و تفنگ بر آن کار گر نشود  
 بزمان اوساخته می شد و شال و مخمل و بنات و کتخاب بافته  
 لکه مار و پیه درین کار خانجات صرف می نمود اما پاس داری دین  
 و شرع متین محمد صلوات الله علیه و آله بر جمیع امور مقدم داشتی  
 و گاهی خلاف شرع کاری نکردی و از مردجات غیر مشروع  
 خود هم محترز بود و تمامی ملازمان خود را از آن منع می فرمود و بر طریق  
 سنت جماعت بود و حکم نامه داد در هر باب و هر کار خانه علمده علمده  
 بچند قلم ترقیم ساخته بود اما هر کس را که از خدمت معزول میکرد باز  
 او را بهمان خدمت منصوب میفرمود و از بیجهت در سلطنتش خللی  
 رود و در پیشانی فرامین و پروانجات به دست بسم الله تمام  
 بطور طغیان نوشته زیر آن دستخط خاص این بود **بسم الله** نهی مالک؛

روایات نشان حیدری تصنیف میر حسین علی کرمانی با تمام رسید



## از تاریخ حمید خانی

ذکر عزیمت جناب مستطاب نواب معلی القاب لارڈ  
کارنوالس بہادر بجانب سریرنگپتن از راہ خانخان  
ہلی و صعوبت آنراہ ؛

فوج نظر موج از راہ خانخان ہلی بحرکت آمدہ از بام تا شام طی  
سافت نمودہ بہر مقام کہ اندک آب بنظر می آمد مقام  
میکردند روز نہم در سوادہر و در بقاصلاہ سہم کردہ از قلعہ سریرنگپتن اقامت  
نمودہ در تجویز موضع یورش بر مورچال مخالف تا دو روز متروک ماند  
جاسوسان خبر آوردند کہ مقابل موکب انگریزی لشکر سلطانی عراقہ ؛  
چیدہ وقت فرصت بنظر میداد و در اہیکہ از ان بسرعت  
میتوان رسید آنقدر پراز گل و لاد سنگریزہ است کہ اگر سوار ی  
بران بگذرد اسپ و سوار ہر دو افتادہ رخت و سلاح خود را  
ضایع سازد و پیادہ را چہ یار کہ عبور نماید و با این ہمہ صعوبت اگر  
فوج سرکار بحرکت آمدہ پراگندہ شوند بیم است کہ از طرف  
مخالف جماعہ سپاہ ازین حرکت آگاہ گشتہ از چار سو چپقلش ؛  
نمایند در آنوقت لشکر بان را نہ قدرت ستیز نہ یار ای گریز  
خواہد ماند و راہ دیگر اگر چہ نسبت بدین راہ آسان گذار تر است



اما از دامن کوه کمریگنه تا عقب لشکر مخالف راه پرفراز  
و نشیب است اگر بصد ششبخون لشکر از آن راه بحرکت  
آید بمقصد میتوان رسید از اطلاع این خبر نواب محمود  
سلطنت ثانی اختیار کرده بر روز یکشنبه تاریخ پانزدهم ماه منی  
رقعه متضمن اراده ششبخون بنام سرداران فوج انگریز نوشته  
فرستاد و بوقت ده ساعت شب خود با صاحبان دیگر  
براسپ سوار شده متوجه ششبخون شدند و با وجود برق و باران  
که در آن شب بوقوع آمد نواب معلی القاب در آن تاریکی  
شب و تاریکی راه باجنود و توپخانه و غیره بوقت دمیدن سفیده  
صبح بر فوج مخالف رسیدند بعضی کسان که بتقاضای حاجت  
آمده بودند فوج انگریز را دیده خبر کردند مورچال نشینان فی الحال  
روی عرابه اتواپ بجانب گذرگاه لشکر نظر پیکر گردانیده  
توپها را کردند نواب معلی القاب ازین معنی متوهم شده  
به آنهاستکی تمام سمت مورچال حمله کرده بوقت برآمدن  
چهار گهری روز حکم باوله اندازی فرمود تا دوپهرد و گهری جنگ  
توپ و تفنگ چنان گرم ماند که هزاران مردم از جانبین کشته  
و زخمی گشتند اما صفوف فریقین چون سردوین قائم مانده  
باستعمال آلات حرب چنان سرد گرم بودند که از خود خبر  
نداشتند بمعاینه این حال اسد علی خان بهادر سپهسالار

نواب آصف‌نجاه بهادر بوقت باقی ماندن شش گهری روز  
 با سواران خود بر مورچال مخالف ریخت از آنجا که پیاده را  
 بمقابله سوار برای کارزار نمی باشد یکبار در جمعیت مخالف  
 تفرقه راه یافت درین فرصت سپاهیان انگریز بتعاقب  
 منهران پرداختند نوزده توپ کلان و چند نشان بدست  
 بهادران لشکر ظفر پیکر افتاد هر چند پلتن های گوره و سپاهی  
 بتعاقب گریختگان تا بدیول کریگت که برکناره رود کادیری  
 واقع است پرداختند ولیکن چون طغیان آب مانع عبور بود  
 بناچار باز گردیدند تا سه روز آب دریا از طغیان باز نماند و جای  
 خاطر خواهد هم برای تیاری مورچال میسر نگشت و قسطنطنیه در لشکر  
 ظفر پیکر بدوجه کمال رسید و هر گونه اشیای خوردنی حکم عنقا  
 گرفته و گاه دانه و آب نایاب گشته انبوه جانوران هلاک  
 گشتند و چون از جهت موسم بارش برای جنگ  
 نبود جناب لارده صاحب تسخیر قلعه سیرنگپتن تا انقضای  
 آن موسم موقوف داشته بتاریخ نوزدهم ماه می سنه ۱۷۹۱ عیسوی  
 در موضع کنتم باری نزول فرمودند در آن مقام بسبب ناتوانی  
 گادان توپ کشی یازده ضرب توپ کلان را شکسته  
 و گوله نار ابدریا انداخته و گردون های باروت را باتش سوخته  
 و در صدور دانگی پیشتر بودند که دالیبه های میوه مرماه سید علی رضا

مع خط بنام خدایگانی منتر چیری صاحب بهادر بصحابت چویدار  
 سرکار سلطانی رسید خدایگانی موصوف خط مزبور را ناخوانده بحضور  
 لارده صاحب رفته عرض کردند که سلطان میوجات برای حضور  
 فرستاده اند هر چه حکم شود بعمل آید نواب معنی القاب از اطلاع  
 این معنی فرمودند که دریافت نمایند در خط چه نوشته است چون  
 خدایگانی بر لغافه خط نگاه کردند خط بنام ایشان بود خواندند بدین مضمون  
 که خداوند نعمت ما طیبو سلطان بهادر قدری میوه برای ارسال  
 حضور حواله مخلص فرموده بودند چونکه آن مشفق فیما بین هر دو سرکار  
 واسطه اتحاد اند به ارسال آن محرک سلسله محبت و وداد  
 گردید مترصد اجابت است نواب مددوح بدریافت  
 مضمون خط فرمود که شما جواب خط متضمن استعذار این معنی  
 بنوعیکه رنجش خاطر ما از آن معلوم نشود نوشته ستر و نماید پس  
 جناب خدایگانی جواب خط بدین مضمون نویسانند که خط  
 آنهربان مع میوه های مرسله سلطان جهت لارده صاحب  
 رسید مخلص بر طبق ایهای مای آنرا بحضور گذرانیده مراتب  
 مندرجه محبت نامه معروض داشت از حضور ارشاد شد که چرا  
 سلطان درین ماده باینجانب نوشتند قبول هدیه دوستان  
 بذریعه سفارش دیگران چه ضرور است زیاده والسلام صالان میوه  
 را مع میوه رخصت نمودند در روز دوم از آنجا کوچ کردند در اثنای راه فوج

مرهته نمودار شد و دو سوار در لشکر نظر پیکر آمده بحضور لارده صاحب حاضر شده از طرف سرداران خود عرض نمودند که امروز از تعب راه لطف ملاقات چنانکه باید متعذری نماید فردا بخوبی ملاقات خواهد شد نواب معلى القاب اجابت این معنی نموده به نصب خیام اذن دادند و اکثر مردمان جهات آوردن غله در لشکر مرهته رفته برنج فی روپیه دو سیر و آرد گندم دو دینم سیر و روغن زرد یک و نیم سیر خرید کرده آوردند و رنگ شاست بر چهره اهل لشکر بنازگی پدید آمد صبح آنروز متصل موتی تالاب با سرداران مرهته ملاقات شد و نهم ماه چون هر دو لشکر بالاتفاق کوچ کرده بناک منگل و از آنجا به اوترلی درگ نزول فرمودند و در این مقام این کنکاش باهم بعمل آمد که تا امتداد ایام برشکال انتزاع قلعجات کوه باشکوه که بقبضه مخالف بوده مستظهر و مادانی جماعه مقاهیر شده سنگ راه آرندگان رسد و غله لشکر فیروزی اثر است موقوف باید نمود و در اوایل فصل بهار قصد سریرنگیستن باید کرد چنانچه بررای صواب نمای جمیع سرداران عظیم الشان این کنکاش مقبول افتاد دوم ماه جولائی از آنجا کوچ کرده بموضع کرمی ماتھلی مقام کردند بوقت دوپہر خبر تسخیر قلعہ کنچی کوثہ به سعی مجاہدان لشکر نواب آصفجاہ بہادر رسید لشکر نظر اثر بموضع چہتر دار بود کہ قلعہ دار

قلعه مذکور را بنی جنگ گذاشته گریخت با سماع این خبر جناب  
نواب معالی القاب کپطان اسکات واحد العین را بقلعه داری  
آنجا مأمور ساخته بموضع بنور نزول فرمودند بوقت دوپهرا از لشکر  
هری پندت تا تیا خبر فتح قلعه و هار و آرزو رسید از آنجا کوچ نموده  
متصل قلعه هلهل درگ نزول فرموده محاصره بر آن قلعه انداختند روز  
دویم قلعه دار آنجا قول گرفته قلعه مذکور را تسلیم نمود و ضیافت  
نواب معالی القاب بدیره تا تیا صاحب بهادر بعل آمد بتاریخ  
سی ام ماه آگست بموضع اکرار نزول فرمودند و برای عشره  
محرم تا نهم ماه سبتمبر در آنجا مقام ماند چون فرقه سپاه هندوستان  
یاوه گودنی ادب اند علی الخصوص اوساط الناس که در عشره  
محرم تبدیل هیئت و تغیر لباس نموده بطور فقیر آزاد صد اوندای  
فقیرانه در مجلس تعزیه میکنند و بعضی موی سر پریشان کرده  
و خاکستر مالیده فحش گوئی را شعار خود ساخته در کوچه و بازار  
می گردند و قبل از ایام عشره محرم جمیع فرقه سپاه مغلیه و مرهه را  
یقین خاطر بود که قوم نصارا مخالف دین اند ازین معنی نام خورد  
و بزرگ صاحبان انگریز را کسی بتعظیم بر زبان نمی آورد بلکه مسلمانان  
ملک بنگاله که بسبب پاس نوکری صاحبان عالی شان را  
خداوند نعمت و صاحب میگفتند مردمان آنملک بزرگ سنی  
دین و ایمان آنها خورده بیگرفتند و غیر از لفظ کافر یا فرنگی اطلاق اسم

صاحب بر این صاحبان کفر میدانستند بنا بر این در میان خود عهد کرده بودند که در عشره محرم بشکر فرنگی بنیاید رفت و اگر کسی از ملازمان و متعلقان نصارا که ظهرا اهل اسلام و بیاطن کافراند در لشکر اینطرف برای زیارت تعزیه خانه نادر آید او را سیلی زده از مجلس تعزیه بیرون باید کرد شاید این خبر بسمع صاحبان انگریز رسیده باشد این را تحقیق گفتن نمی توانم مگر در نهم ماه محرم در رحمت ترک سواران چند جای مجلس تعزیه ترتیب یافته بود آنها برای گشت علم با حشر انبوه سینه زنی کرده و دهل و نواحه بر آمدند نواب معالی القاب آنها را روبروی خود طلبیده پهای ادب استاده سلام بر تعزیه ناکرده نذر گذر آیندند این خبر در لشکر مغلیه و مرهه مشتبه گردید بیکبار دود گزیده تعزیه دار علم نابدست گرفته و دوماهها نواحه لعن و طعن کنان بنزدیک آیره نواب معالی القاب آمدند نواب ممدوح آنها را نیز بتعظیم تمام معرفت چیر بصاحب بحضور طلبیده بصدق ارادت و صفای دل بمعاینه شده تا از جابر خاسته ادای تعظیم بخضوع تمام نموده فراخور رتبه هر کدام در تهالی نقره رویه نهادند بدست خود نذر گذر آیندند و بعد قبول نذر دو سه قدم پس پا شده آداب بجا آورده چون این خبر در لشکر مرهه و مغلیه اشتهاار یافت هر روز کم از پنجاه گزیده دار بدیره خاص نواب

معلى القاب نهي آمدند و جناب چير يعاصب استقبال آنها  
 کرده بحضوري آوردند و نواب معلى القاب نيز بعبادت  
 معهوده از خيمه برآمده سلام ميگردند و تدریجی گذرايندند از ابتدای  
 هفتم محرم که اين ساوک از طرف نواب محمود با تعزیه داران  
 لشکر مرهه و مغایه بعل آمد البته قریب چهار صد روپیه در میان  
 سه روز بهر جهت خرچ شده باشد اما ذخیره نیک نامی آنقدر  
 اندوختند که از زبان همان مردمان که اين صاحبان را کافر می گفتند  
 يانگ بماند بر می آمد که اين قوم نصارا از اهل اسلام بسیار  
 افضل تراند من بعد کسی اطلاق کنر بنام صاحبان موصوف نکرد  
 تا آنکه عشره محرم در گذشت و از آنجا کوچ کرده متصل قلعه  
 تندی در گ عرف گردون شکوه دیره نمودند در شب سطور  
 بهادران لشکر نظر اثر که از سابق بمخامره قلعه مذکور اشتغال  
 داشتند بالای کوه که تخمیناً سه کمره ارتفاع دارد بر آمده مفتوح  
 نمودند مال بسیار و جواهری شمار از بتخانه تندی من قبیل زیور  
 مرصع و سنگا سن الماس و چتر پیر از جواهر گران بها منجمه مال  
 کرد در روپیه شصت و پنج هزار و در آمد و سوای آن از وقت  
 یورش نادم صبح آنقدر مال بغارت رفت که شمار آن  
 در احاطه تحریر گنجایش پذیر نیست هر گاه روز روشن شد  
 مناهی گردید که احدی متعرض حال و مال رعایا نشود و سید عثمان

قلعه دار و محمد برهان سرخیل و دیگر چند نفر پیاده و سوار را که گرفتار شده بودند بشکر فیروز می اثر رسانیدند نواب معلى القاب فى اسامى يك روپيه و بجهت مصارف اهل خدمات بهر واحد سه روپيه يوسه مقرر فرموده در بنگلور فرستادند و خود بدولت از آنجا کوچ کرده بموضع بودی گده و از آن پس گنجور و ناک منگل آمدند بیست و چهارم ماه میطمبر بموضع سارکی متصل بنگلور وارد بودند که خبر تسخیر قلعه بسوراج درگ باهتام امیر البحر کار نواس بهادر برادر کوچک جناب نواب گورنر جنرل بهادر رسید جناب نواب محمد وح باستماع این خبر سرور گردیدند اما از سوانح عجیب و غریب قلعه مذکور که بسمع سواد اوراق در آمد تخریر آن ناگزیر گشت پوشیده نماند که قلعه مذکور من مضافات ملک کلیکوت ساحل دریای شور بآن عظمت و صلابت واقع شده که دیده هیچ جهان دیده نمانده باشد بنای قلعه بر فراز کوه شامخ است و دریای شور از سه طرفش محیط گویی بقدرت الهی از وسط دریا سر بر آورده با فرق فرقدان نهمسر گشته طولش غرباً و شرقاً یکصد و چهل و چهار فرسخ و عرضش جنوباً و شمالاً تحمیناً سی و پنج فرسخ خواهد بود هر چند کوه مذکور از سنگ لاج است اما اقسام زراعت و انواع فواکه بالای آن کوه پر شکوه پیدای شود طرفه اینکه چشمه های آب خوشگوار بیرون قلعه



بسیار است لیکن درون قلعه آب شیرین بمشابه آب حیات  
از میان دو پاره سنگ منفرج گشته از بالای دو قد آدم فرو  
بمیریزد راجگان سلف که قبل از ظهور اسلام حکومت آنجا  
داشتند تمثال گو ساله بر منفذ آب مذکور تعبیه کرده اند تا آب  
از دهن آن تمثال فروریزد و پائین آن حوض از سنگ رخام  
ترتیب داده و از روی تیمن نام آنرا گاو مکره نهاده اند القاصه نواب  
معلی القاب پانزدهم در سنبر بمقابله قلعه ماونتی درگ نزول فرموده  
طرح جنگ انداخت و بیست و دوم بهادران انگریزان  
سد سکندری را مفتوح ساختند قلعه داران آنجا کشته شدند  
و بقیة السیف اسیر آمدند درین اثنا خبر رسید که قلعه دار  
رام گره بمحرد رسیدن افواج قاہرہ امان طلبیده قلعه را با اموال  
و اسباب تسلیم نمود و بیست و چهارم ماه سنبر خبر آمد که  
ادیری درگ را کرنیل اشطون صاحب گرفتند ؛

### ذکر تسخیر قلعه ماکوی درگ ؛

چون خصوصیات این مقام از آغاز تا انجام بمشاهده مسود و اوراق  
در آمده ارقام آن لازم گشت تفصیل این اجمال آنکه هر گاه  
فوج ظفر موج از فاصله نیم کرده جنگل بریده راهی به پهنائی یک  
و نیم کز تا نزد یک قلعه پیدا ساختند و با وجود پرنایم واری و نشیب